

[استدلال به روایت برای ملازمه بین نهی و فساد 1](#_Toc86253717)

[عدم اختصاص روایات به باب نکاح 2](#_Toc86253718)

[منشا اختلاف در استظهار از روایات 2](#_Toc86253719)

[مختار استاد 2](#_Toc86253720)

[مدعای استاد 2](#_Toc86253721)

[ادعای اول استاد: تکلیفی بودن نهی در روایت 2](#_Toc86253722)

[ادعای دوم استاد: بیان قرائن داله بر وضعی بودن نهی و عدم تمامیت آنها 3](#_Toc86253723)

[قرینه اول: بیان حاج شیخ 3](#_Toc86253724)

[رد قرینه اول 3](#_Toc86253725)

[قرینه دوم: بیان حاج شیخ 3](#_Toc86253726)

[رد قرینه دوم 4](#_Toc86253727)

[قرینه سوم: بیان مرحوم صدر 4](#_Toc86253728)

[رد قرینه سوم 4](#_Toc86253729)

[قرینه چهارم: بیان مرحوم صدر 5](#_Toc86253730)

[رد قرینه چهارم 5](#_Toc86253731)

[بیان نکته دیگر برای ملازمه بین فساد و نهی تکلیفی در روایت 5](#_Toc86253732)

[جمع بندی 6](#_Toc86253733)

[بررسی ادعای ملازمه بین نهی از معامله و صحت آن 6](#_Toc86253734)

[مختار مرحوم آخوند 6](#_Toc86253735)

**موضوع**: استفاده ملازمه از روایات /ملازمه نهی با فساد در معاملات /مساله اقتضا

# استدلال به روایت برای ملازمه بین نهی و فساد

بحث در مورد استدلال به روایات بر قاعده ملازمه بود. آن روایات، روایاتی بود که در تزویج مملوک وارد شده است. حضرت فرمود: نکاح عبد بدون اذن مولا قابل امضا است. لانه لم یعص الله و انما عصی سیده. اگر دلالت این روایت تمام باشد، مختص به باب نکاح نیست؛ چرا که تعلیل است و عصیان خداوند موجب بطلان است و اصلا قابل تخصیص نیست. هتک حرمت خدا از جهت هتک حرمت خدا قابل تخصیص نیست.

## عدم اختصاص روایات به باب نکاح

بعضی شبهه کرده اند که این روایت مختص به باب نکاح است در حالی که درست نیست؛ چون که اولا تعلیل است و ثانیا مناسبت حکم و موضوع اقتضای عمومیت می­کند؛ یعنی نکته، عصیان است که اختصاص به باب نکاح ندارد.

این روایت از موسی بن بکر از زراره هم نقل شده و یک زیاده­ای هم دارد. بحث در این بود که آیا این روایات ملازمه بین فساد و حرمت را می­رسانند؟ مرحوم آخوند و عده دیگری قائل به عدم دلالت هستند و مرحوم نائینی و گروهی هم قائل به دلالت هستند.

## منشا اختلاف در استظهار از روایات

منشا اختلاف این است: آیا عصیان در روایت، عصیان تکلیفی است؟ اگر عصیان تکلیفی باشد معلوم می­شود که هر چیزی عصیان خدا باشد مفسد است و مدعای مرحوم نائینی تمام است و اگر عصیان وضعی باشد، دلالتی ندارد؛ چرا که همه قائل هستند به این که عصیان وضعی به معنای فساد است.

### مختار استاد

ما از فرماش مرحوم نائینی دفاع کردیم و گفتیم: ظاهر عصیان در اصطلاح آیات و روایات و عرف مردم، عصیان تکلیفی است. در ارتکاز این است که عصیان خدا استحقاق عقوبت می­آورد و عصیان وضعی استحقاق نمی­آورد. شاید مثل مرحوم آخوند این ظاهر را قبول دارند؛ ولی مدعی هستند که قرینه بر وضعی بودن داریم.

### مدعای استاد

1. ما مدعی هستیم که قرینه بر تکلیفی بودن داریم.
2. کسانی که ادعای قرائن بر وضعی بودن می­کنند ناتمام است.

#### ادعای اول استاد: تکلیفی بودن نهی در روایت

از لابلای افکار بزرگان استفاده می­کنیم که این عصیان، تکلیفی است. بیان مطلب: در این روایت تفصیل داده شده است که نکاح بلا اذن، عصیان خدا نیست و عصیان مولا هست. اگر بنا باشد عصیان، عصیان وضعی باشد این تفصیل مجال ندارد؛ چرا که اگر قرار شد عصیان وضعی باشد و در ناحیه سید این نکاح باطل باشد، از این باب که اذن نداده است، از ناحیه خدا هم باطل است از این باب که مولا اذن نداده است. از جهت وضعی فرقی بین سید و الله نیست. در حقیقت همان طوری که بدون اذن سید نکاح باطل است در نظر خداوند هم باطل است؛ چرا که فضولی و بدون اذن خدا بوده است؛ ولی اگر عصیان تکلیفی باشد، تفصیل درست است. انه لم یعص الله، چیزی که ایجاد کرده است، نکاح فضولی است و مبغوض خدا نیست

در معتبره دیگر گفته شده است: این مثل نکاح در عده نیست؛ چرا که نکاح در عده حرام و مبغوض مولا است. مورد روایت محل بحث این است که همه کارها را تمام کرده است و مولا را هتک کرده است. تفریق، با عصیان تکلیفی سازگار است؛ ولی با عصیان وضعی سازگاری ندارد. این مطلب موید همان ظاهر اولیه عصیان تکلیفی است. پس به وسیله این تفریق به ضمیمه مطلبی که در نقل دیگری آمده، ما به ظن قوی می­رسیم که این عصیان، عصیان تکلیفی است و همان ظاهر مراد است.

#### ادعای دوم استاد: بیان قرائن داله بر وضعی بودن نهی و عدم تمامیت آنها

##### قرینه اول: بیان حاج شیخ

در مقابل، مویداتی مطرح شده است که این عصیان، عصیان وضعی است. مرحوم حاج شیخ اصفهانی فرموده است: خدا نگفته است که باطل مطلق است و انما عصی سیده، به خاطر این که اجازه نگرفته است. در همین روایت آمده است که انهم یقولون ان النکاح فاسد، این فاسد وضعی است و در روایت دیگر که از موسی ابن بکر نقل شده است، گفته شده است: انه فی اصل النکاح کان عاصیا. به قرینه روایت قبلی، عصیان به معنای فساد است؛ پس عصی سیده به معنای وضعی است. هر چند که در یک روایت اهل تسنن این را می­گویند و در این روایت خودش می­گوید به امام عرض کردم این نکاح فاسد است، ولی اطلاق فاسد شده است.

###### رد قرینه اول

وقتی که زراره از اهل تسنن نقل می­کند هر چند که بحث فساد را مطرح می­کند؛ ولی وقتی که خودش بیان می­کند اطلاق عاصی می­کند و از حکم تکلیفی سوال کرده است. این دو فقره با هم ارتباطی ندارند. اهل تسنن حکم وضعی را گفته اند و زراره حکم تکلیفی را گفته است.

##### قرینه دوم: بیان حاج شیخ

در روایت سومی از منصور بن حازم آمده است: هل هو عاص لله؟ حضرت جواب می­دهد: انه عاص لسیده. قلت: هل فعله حرام هو؟ قلت: ما ازعم انه حرام. ایشان می­فرماید: چون بعد از عصیان سوال کرده و تعبیر به حرام کرده است، مراد حرام وضعی است؛ چرا که معنا ندارد که سوال از عصیان کند و حضرت بفرماید که حرام نیست و باز هم سوال از حرام کند. سوال از حرمت بعد از جواب از عصیان، شاهد بر این است که عصیان وضعی است و الا سوال جا نداشت. بعد اضافه کرده است: اشعار به فساد هم ندارد.

###### رد قرینه دوم

به نظر ما قرینیت بر این مطلب ندارد؛ زیرا راوی وقتی که سوال از عصیان می­پرسد حضرت جواب صریحی نداد. لذا دوباره سوال می­کند. این مطالب هیچ قرینیتی ندارند.

##### قرینه سوم: بیان مرحوم صدر

مرحوم صدر موارد دیگری را مطرح کرده است. یکی سیاق است که در جلسه قبلی بحث شد. قرینه دیگر این است: این عصیان، عصیان وضعی است؛ زیرا در ناحیه سید عصیان وضعی است، از باب این که اگر عصیان تکلیفی باشد که قابل تبدل نیست. ظاهر این روایت این است که اگر سید اجازه داد، عصیان مرتفع می­شود در حالی که اگر عصیان تکلیفی باشد، قابل تبدل نیست. در احکام تکلیفیه می­گویند شرط متاخر معنا ندارد. اگر بنا بود وقتی که نکاح را انجام داد، عصیان تکلیفی رخ می­دهد و مستحق عقوبت می­شود و تبدل معنا ندارد. در حالی که ظاهر این روایت این است که عصیان مرتفع می­شود و این مطلب با وضعی سازگاری دارد. حال که عصیان سید وضعی شد، عصیان خدا هم وضعی است.

###### رد قرینه سوم

به نظرما یک خلطی شده است. در حقیقت خیال کرده­ است عصیان تکلیفی در ناحیه سید یعنی عصیان خدا است بعد گفته است که عصیان خدا محقق شد قابل تبدل نیست. ما می­گوییم اصلا عصیان سید، عصیان خدا نیست؛ بلکه تمرد بر مولا است. اگر عصیان خدا باشد، عصی الله است. این روایت می­گوید: هتک مولا کرده است و عرفا در میان عقلاء اگر این مولا عقاب کند، به جا است. اگر چوبی هست از ناحیه مولا است. چه اشکالی دارد که تا الان که سید اجازه نداده است چوب بوده و از الان دیگر که اجازه می­آید هتکی نباشد. مثلا اگر پسری با دختری که پدر راضی نیست ازدواج کرده است، گفته می­شود هتک پدر شده است. ازدواج یک امر مهمی است. روایت هم نگفت عقاب قبلی مرتفع می­شود؛ ولی از زمان اجازه عصیان مرتفع می­شود. از اول هتک بوده و از زمان اجازه هتک از بین می­رود.

##### قرینه چهارم: بیان مرحوم صدر

مرحوم صدر گفته است: اگر مراد از عصیان، عصیان تکلیفی باشد، تفرقه بین عصیان ها معنا ندارد. اگر تکلیفی باشد همان طور که عصیان سید است، عصیان خدا هم هست و تفکیک معنا ندارد. تفرقه بین عصیان خدا و سید معنا ندارد به خاطر این که عصیان سید عصیان خداوند هم هست.

##### رد قرینه چهارم

این مطلب هم قرینه ندارد. ما عکس آن را ادعا کردیم. عصیان سید کرده است، معنایش این نیست که خدا را عصیان کرده است. در این جا عصیان سید در مقابل عصیان خدا است. این عقد که مفسده نداشته است و مثل بیع خمر و ربوی نیست؛ ولی عصیان سید کرده است و یک تمردی بر سید کرده است و یک امر عقلائی است. البته دقت کنید که به عنوان هتک، معامله فاسد نمی­شود. اگر بگوییم هتک مولا شرعا حرام است به خاطر عنوان هتک است و خود فعل فی حد نفسه عصیان خدا است. امام در چند روایت تاکید می­کند که عصیان خدا نیست. امام فرمود: این مقدار از هتک حرام نیست ما ازعم انه حرام. حالا حرام هم باشد، ما کاری نداریم. این طور نیست که عصیان خدا کرده باشد و قابل حل نباشد.

لذا مرحوم نائینی ادعا کرده است که از روایات استفاده می­شود ملازمه بین فساد و عصیان، بعید نیست. از جمله مواردی که موید این مطلب است این بود که شیخ می­فرمود: جدا بعید است که معامله مبغوض باشد و از طرفی آن را امضا کرده باشد. این مطلب درست است. انه لم یعص الله؛ یعنی اگر عصیان خدا باشد، باطل است.

#### بیان نکته دیگر برای ملازمه بین فساد و نهی تکلیفی در روایت

ما متوقف بر این مطلب نیستیم که حتما نهی مقتضی فساد باشد؛ بلکه اگر نتیجه بگیریم که فساد هست، کافی است. ممکن است مقتضی به خاطر این نهی قاصر بشود. هر چند که در اصول مهم است نهی اقتضای نهی باشد یا نکته دیگری و قبلا به محقق قمی اشکال می­کردیم و دلیل اجتهادی مهم است ولی ما به دنبال این هستیم که با وجود نهی مولوی می­توان معامله را تصحیح کرد یا نه؟ حالا به حکم روایات این فساد را نتیجه بگیریم یا این که بکوییم با وجود نهی مولوی بعید است که معامله صحیح باشد پس احل الله البیع اطلاقش این جا را شامل نمی­شود. یا دلیل صحت امضا که سیره عقلا است و با وجود نهی امضا را نمی­توانیم کشف کنیم.

با وجود نهی اطلاق ناتمام است اگر دلیل لفظی داشته باشیم و اگر دلیل لبی باشد، امضا ثابت نیست. در نهایت می­گوییم: اگر تسبب به سببی را شارع نهی کرد، نه این که این الفاظ را نگو، در این صورت معامله محکوم به بطلان است. نهی از مسبب محکوم به بطلان است. حالا نهی مقتضی این مطلب باشد و لو به کمک روایات و یا از این باب که اگر نهی آمد دلیل بر امضا بر صحت معامله نداریم لفظا او لبّا

#### جمع بندی

همان طوری که در نهی از عبادات گفتیم نهی مقتضی فساد است، نهی در معاملات اگر از مسبب باشد، مقتضی فساد است ولی در عبادات واضح تر است و در معاملات به آن مرتبه از وضوح نیست. بر خلاف مرحوم آخوند که در این جا گفت: در جهت عقلی ملازمه عرفی و لغوی ندارد و ما هم اضافه کردیم که حتما می­گوید از جهت عقلی هم ملازمه نیست و الا آن را قبول می­کرد.

# بررسی ادعای ملازمه بین نهی از معامله و صحت آن

تا این جا مرحوم آخوند می­گوید: نهی از معاملات دلالت بر فساد ندارد. در آخِر به عنوان تذنیب فرموده است: نهی فی الجمله دلالت بر صحت هم دارد. یک حرفی از ابو حنیفه و شاگردش شیبانی نقل می­کند. آنها گفته اند: نهی از معامله دلالت بر صحت معهامله دارند؛ زیرا متعلق نهی باید مقدور باشد. اگر معامله فاسد باشد و مکلف نتواند ملکیت را ایجاد کند، قدرت بر ایجاد ندارد لذا نهی به آن تعلق نمی­گیرد پس اگر نهی داشته باشیم، کشف از صحت می­کند.

## مختار مرحوم آخوند

بعد مرحوم آخوند فرموده است: باید تفصیل داد و حرف آنها فی الجمله درست است. در این جا مقداری مرحوم آخوند مقتضای ولایت را مراعات کرده است. ایشان فرموده است: ما سه قسم نهی داریم:

1. نهی از سبب
2. نهی از مسبب
3. نهی از تسبب

حرف آنها در نهی از مسبب و تسبب درست است؛ اگر قدرت بر مسبب ندارم، پس فاسد است و کشف صحت می­شود؛ ولی در سبب که این گونه نیست. سبب مقدور است و نیاز به صحت ندارد تا بیان مذکور را داشته باشید. شما تکلم به اسباب معامله داشته باشید و شارع بگوید ذروا البیع، باز هم مکلف قدرت دارد.

بعضی حرف ابوحنیفه و شیبانی را قبول کرده­اند و گفته­اند مدعای آنها فقط در نهی از مسبب است. یک بحث دقیقی در این جا مطرح است که حقیقت مُنشا چیست؟

ادامه بحث در جلسه آینده